

حسین خاندل



جناب حسین خاندل فرزند آقای یدالله و توران خانم خاندل در سال ۱۳۲۱ در همدان متولد شدند. در دوران مدرسه و کلاس های درس اخلاق از شاگردان ممتاز محسوب می گردیدند و از همان عنفوان جوانی به خدمات امری می پرداختند. ایشان عضو کمیسیون امور مالی جوانان، کمیسیون نوجوانان و لجنه ی نوجوانان بودند. بعد از گرفتن دیپلم دبیرستان تصمیم گرفتند که یار و غمگسار و شریک پدر باشند و در کار تجارت، ایشان را یاری نمایند. در مغازه ی لوازم ماشین فروشی پدر شریک شدند. در سال ۱۳۴۶ با خانم پوران حبیبی ازدواج نمودند. هنگامی که برای خدمت وظیفه به رضائیه رفتند، همسر را هم به همراه بردند. جناب خاندل در لجنات متعددی عضویت داشتند، از جمله لجنه ی منطقه ای تبلیغ، که در آنجا چندین سال با تمام وجود به خدمات مؤثر قائم بودند. در استقرار مهاجرین، یافتن کار و تهیه ی مغازه کوشش بسیار مبذول می داشتند. برای اینکه افراد را تشویق به رفتن به نقاط مهاجرتی بنمایند با آنها به نحوی سرمایه گذاری نموده، مغازه ای افتتاح می کردند یا با آنها شریک می شدند. یک بار هم به اتفاق دو فامیل، سهیل حبیبی (شهید مجید) و جناب مهندس حجری (مهاجر بولیویا) به یکی از نقاط نزدیک همدان به مهاجرت رفتند و ساکن شدند، ولی به علت هجوم افراد تبلیغات اسلامی به آن دهات و ایجاد فتنه و آشوب و جنجال و مخالفت اهالی ده (البته به تحریک دشمنان) چنان عرصه بر آن سه خانواده تنگ شد که برای حفظ جان، آن ده را رها کردند.

جناب خاندل پس از برگشت از زیارت مقامات مقدسه تصمیم به مهاجرت به کشورهای خارجه گرفتند ولی پدر نسبتاً مسنّ ایشان به این کار راضی نبودند و می گفتند: « پشت و پناه من حسین است.» بعد از مدتی که به همراهی ایشان به یک سفر تشویقی می رفتیم (چون هر دو مساعد بودیم) از ایشان راجع به تصمیمشان در مورد مهاجرت سؤال کردم. گفتند: « من شب ها کتاب امر و خلق را مطالعه می کنم، از زیارت آن این طور برداشت نمودم که منظور خدمت امر است، حالا هر کجا که باشد. فعلاً تصمیم گرفته ام که همین جا بمانم تا ببینم خدا چه می خواهد.»

ایشان دارای چهار فرزند به نام های مینا، مهدی، مینو و مهران گردیدند. در وقتی که ایشان در سجن بودند، چهارمین فرزند را خداوند به ایشان عطا نمود. خدا می داند که چقدر برای خانم ایشان این موضوع مشکل بود که پدر از دیدار فرزندان علی الخصوص طفل نوزاد محروم باشد. جناب خاندل انسانی رؤوف، خدوم، افتاده و با صفا بودند. با نهایت محبت با همسر و اطفال خود رفتار می کردند. کارها و مسئولیت هایی را که برای دیگران انجامش مشکل به نظر می رسید به عهده می گرفتند.

در سال ۱۳۵۸ به علت فعالیت های مداوم در لجنات جوانان منطقه ای تبلیغ و غیره و به خصوص سمت مساعدت که داشتند با سایر اعضای محفل وقت، به دادگاه احضار گردیدند که برای مدت کوتاهی آزاد شدند. در سال ۱۳۵۹ به عضویت محفل مقدس روحانی همدان انتخاب شدند و پس از اندک زمانی با بقیه ی اعضای محفل گرفتار و زندانی گردیدند. روحیه ی شاد، دلسوز و مهربان ایشان در ایام سجن زبازد عموم بود و ایشان یار بقیه ی مسجونین بودند، تا آنکه در بیست و سوم مرداد ماه ۱۳۵۹ با سایر اعضای محفل همدان جام شهادت را نوشیدند.

اقتباس و تلخیص از نامه ی سرکار خانم ژاله وفایی.

پروازها و یادگارها، صفحه ۶۳، تألیف ماه مهر گلستانه.

[www.Vaselan.org]